

بازرسی شد  
۶۳ - ۳۷

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
۱۲۲۹

۱۱۱۶۶-ن


کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب قواعد القرآن

مؤلف: یار محمد بن خدایاد سمرقندی

موضوع: شماره قفسه ۸۱۶

شماره ثبت کتاب: ۱۵۷۸۱

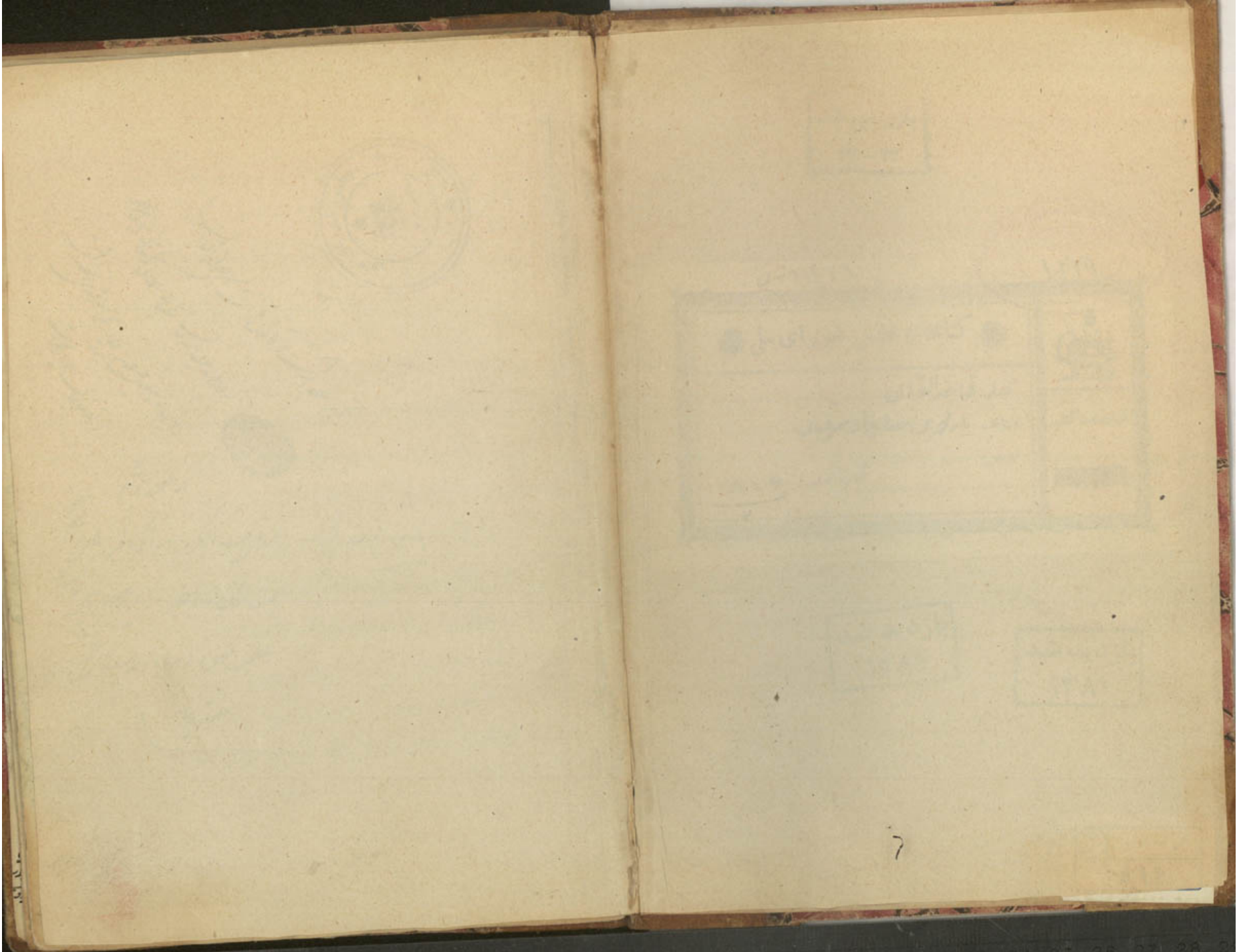


بازدید شد  
۱۳۸۱

بازدید شد  
۱۳۸۱

۶

شلی فهرست شده  
۸۱۶



7







کتابخانه مجلس شورای ملی  
که در عهد علی که قاسم شایسته سلطان است  
تاریخ تصنیف  
از تصنیف  
تاریخ تصنیف  
تاریخ تصنیف



بر العفو الرحمن  
مستغرب اذ کرد الامواتکم بالخیر  
خبت مکان والہ حقیرا کہ منہ مجھیں  
طلب مغفرت از درگاه احد است  
مستغرب

۱۰۲۷۹





هذه کتاب تجويد قواعد قران و به استعمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
حمد بچند و ثنائی بیل حضرت فادری که قران مجید و فرقان حمید بر ما  
فر فرستاد و شکر بان منعمی که نعمت ایمان و عرفان ببار داد تقدیمت اسمائوه  
و تقویت کبی یا و ه و صد هزاران صلوات تامیلب و تحف حیات  
زاکیان بر هر قدم نور و مشهد معطر خلاصه کائنات و زبد مخلوقات ان  
سیدی که نام مبارکش عنوان صحیفه منشآت و سر دفتر رساله مخلوقاتست  
علیه من الصلوة افضلها و من التحیا اکملها و برال و اصحاب پیشوایان شاه  
راه دین و هادیان بارگاه یقین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد  
پوشیده نیت برار باب تحقیق و اوی الالباب و التوفیق که دانستن علم  
قران از اهتد و مطالبست و اعظم ما رب ذریه که نماز صحیحی وی در

بسیست

نیت و این فقیه حقیر یا محمد بن خدای داد التمره قندی مدت مدید مطالعات  
علم قرانت و تجوید و علم تفسیر کرده و ملازمت او ستادان ثقه که در ماوراء  
النهر و بلاد خراسان بوده اند نموده و از ایشان اجازه عالیله حاصل کرد  
پس چیزی از این علوم که تعلق بتجوید قران داشت و مخصوص بود بقرات  
عاصم و راویان وی که ابو بکر و حفص است و حتم الله فکر کردیم و آنچه  
تعلق باین قرات داشت از تجوید و قواعد و اختلافات راویان هر دو را  
در این رساله مقین ساختیم چون در این بلد دین قرات متعارف  
بود بر وی اقتضاد کردیم و کرد ایندیم این را تحفه سلطان زاده عالمیات  
و ملجاء ادمیان خلاصه الما و الطین خلیفه فی الارضین نقطه دایره  
پادشاهی و مرکز مدار شه نشاهی قطب فلک خلافت در برج شرف  
کرامت بدر اسمان سعادت و شهر یاری افتاب سماء رفعت و کا  
مکاری و الی الواء الولا یته فی الافاق مالک سریر الخلق و افتد بلادش  
و الاستحقاق ناسر و ایات العدل و الاحسان باسط اصحنه الا  
والامان کاشف استاد الحقایق عارف اسرار الدقایق و افع و اینه  
العلم الی الغایه القصوی مظهر کلمات الله العلیا الموبد من  
السماء بالتأیید و التمکین المظفر علی الاعمال و بالافتح



















و الحسنى **ش** را نيك ادا کند تا جهم يازاد فارسي شود مثل **شترتون** و **ص** را  
 رعایت بايد نمود تا از آميز نشود مثل **حزمتهم** و **احباب** خاصه و قفى که بعد از  
 وى دال آيد مثل **اصدق** و **يصدق** و مانند اصراط را نيك بايد تلفظ کند تا هم  
 عرف بتفخيم ادا شود و **ض** دشور ترين معروفست در زبان بايد که نيك رعایت  
 کند تا مشابه ظا يا زال يازاد نشود خاصه در مثل **انقص ظهرك** و **قوي اضطر** و  
**يعتص الظالم** و **يبقيس ديو بهمه** و **انقص او يعضضن** و **ط** که اقوى و  
 قست در تفخيم نيك رعایت کند که مشابه تا نشود خاصه جاني که ميان سين  
 و تا مثل **كسبت** يا تارش از وى مثل **اقتطع عيون** يا بعد از وى مانند **احاطت**  
 بايد که نيك تلفظ کند و نیز در **قرطت** و **قرطم** و **كسبت** و **احطت** بايد چنان  
 تلفظ نماید که با وجود ادغام رعایت صفت اطباق و استعلا ط و رعایت كسفل  
 و همس تا کرده شود و **ظ** را رعایت بايد نمود که ضاد يا ضوا يا زال آميز نگردد چه  
 خصوصاً و قفى که بعد از وى تا باشد مانند **او عظت** و **ع** را تفخيم بايد کرد  
 و اگر بعد از وى غير واقع شود مثل **انسمع** غير بايد که مدغم نشود و اگر شد  
 باشد نيك ادا بايد کرد مثل **يدعون دعاء** و **يدع** و **ع** را رعایت بايد نمود تا خا يا فا  
 ف آميز نشود خاصه در مثل **يفسح** و **استغفر** و **غير المعصوب** و لا شراغ  
**قلوبنا و ضعنا** و **ف** را اظهار بايد کرد تا فاء فارسي نشود يا تركي نگردد  
 و خاصه و قفى که بعد از وى ميم يا باشد مثل **تلقف** ما صنعوا و **خسيف**  
**بهنمو** **ق** بايد که چنان کند که صفت استعلاى از وى زایل نشود

و غير آميز

و غير آميز نشود تا مشابه كاف نشود خاصه و قفى که بعد از كاف بيابد مثل **خلقكم** و **خلقكم**  
**شيبى** و **ك** را رعایت بايد نمود تا كاف فارسي نشود که انرا **كاف** صرا كويند خاصه  
 و قفى که مكرر باشد مثل **بشرككم** يا بعد از وى حرف هموسه باشد مثل **استكرو** و **ل** را  
 دقيق و نازك ادا نمايد خاصه در جاي که مجاور حرف استعلا باشد **صل** و **ظل** و **نصل** و **الصلوة**  
**واختلط** و **يسلطنهم** و **جعل الله** و در مثل **جعلنا و قلنا و قلتم و قل نعم و هل تعلم و غلظة** و  
**و الجلاء و الجلاء و الجلاء** بايد نيك رعایت کند و **ر** را چنان کند که **رفيم** نشود خاصه و قفى که  
 بعد از حرف مخم نيابد مثل **في محصية** و **مرض** و **ما الله** و دیگر حکم وى خواهد آمد و  
**ن** را بايد که محافظت کند از تفخيم خاصه و قفى که ساكن باشد تا اخفاء مودى نشود  
 مثل **الما لم يوت و** چون مضموم يا مكسور باشد محافظت بايد کرد بجز در جاي  
 که نيك گفته شود مثل **تفاوت** و **وجهه** و **لا تقسوا الفضل** خاصه و قفى که دو و او جمع نشود  
 و به آنکه اجتماع و او بر پنج موعست اول آنکه و او اول ساكن باشد و **و دم** آنکه **محرک**  
 باشد و حرکت ماقبل اول از جنس وى نباشد ادغام بايد کرد **او ذم** و **او ذم** و **او ذم**  
 آنکه و او اول ساكن باشد و ماقبل وى مضموم بايد انضمام ششمين کرد تا او ذم دست ادا کرده  
 شود و اظهار نين بايد کرد مثل **امنوا و عملوا** و همچنين است و ادى که بعد از ضمير يا حمله و  
 واقع شود مثل **فاسئبنالاه** و **وهنا اله** ستيم آنکه اول **محرک** باشد و دوم ساكن  
 و حرکت اول از جنس وى باشد مثل **و و رى و يلوان** و **و د ا و در حرام** آنکه هر دو **محرک**

و غير آميز



محرک باشد مثل وَجَدَكَ وَوَضِعَ وَحَلَّ الْعُقُودَ و اگر چه أَوَّلُ مُشَدِّدٍ باشد و ثانی محرف  
 مثل بِالْعُقُودِ وَالْأَصَالِ در جمیع انواع و اورنیک باید اد اکر در و باید احتیاط نمود  
 تا حاکم نشود خاصه وقتی که مقارن حرف مقادیر شود مثل وَعَدَ اللهُ حَقًّا  
وَمَعَهُدٌ وَبِئْتَأُوِي را محافظت باید نمود که لطیف و آسانه اد اکر در شود  
 بد آنکه اجتماع یابین در چهار صورت اول آنکه یا اول ساکن باشد و قابل  
 وی از جنس وی اظهار باید کرد مثل بِیْ یُوسُفَ وَبِیْ یَوْمَ و همچنین یالی که  
 بعد از نون و ضمیر یا صل و واقع شود مثل لِقَوْمٍ یَا قَوْمِ آنکه اول محرف باشد  
 و دویم ساکن و حرکت اول از جنس وی نباشد مثل الْحَسْبُ لَیْسَ یَسْتَمِ آنکه هر دو  
 محرک باشد مثل فَلْیَحْشُرْ چهارم آنکه اول مُشَدِّدٌ باشد و ثانی محرف مثل وَلِی  
اِنَّهٗ وَکَلَمِ یَوْمٍ و در جمیع این صور هر دو یاراد است و تحقیق اد ابا بد نمود  
 و دیگر در سوره یوسف در تَاْمُنُّنَا و نوع میخوانند جمیع قر اول آنکه حرکت  
 نوره اول را خفا میکنند و این مذ هب اگر است دُؤْمِ آنکه اول و ابر ثانی  
 ادغام با شمام میکنند عین ادغام این مذ هب بعضی است اما بجهت آسانی  
 بیشتر اهل اد ابا این وجه عمل میکنند و بد آنکه حرف یوسف سراسر بِیْ  
 اگر یکی از اینها بعد از میم ساکن بیاید آن میم را اظهار میکنند یعنی اشارت  
 بجهت ضم میکنند نزد تلفظ میم مانند عَلَيْهِمْ وَکَلَمِ و ثانی فایم

دجملک

وَجَدَكَ و هم فيها و هم فائذ و ما هم مؤمنین و فاحکم بینهما اما در باخلا  
 کرده اند و در اظهار و عدم اظهار **باب چهارم** در بیان حرف  
 بد آنکه هر صفتی از صفات مر و فرائضی میباشد پس هر صفتی که بیان کنیم  
 ضد و بر اینی یاد کنیم اما مضموسه سه **حرفست** **ت ش خ** **س ش ص**  
**ف کاه** هم در لغت آواز خفی و ضعیف را گویند چون که درین حرف  
 ضعیف اعتماد بود بر بخارج اینها نژد اد اینها یعنی نژد تلفظ اینها ص  
 نفس را باز نمیدارد از جریان بجهت ضعیف مضموسه نام کرده شد و ضد  
 وی مُحْوَرَةٌ است بخورده عند ترکیب ظَلَّ قَتِدٍ بطبع ذواضا و از جمع پس  
 نوزده حرف باقی باشد و مر و ف شدید هشت است **ع ب ت ج د**  
**ط ق ک** شدت عبارتست از حرفی که قوی باشد که صورت بری  
 جاری نباشد از غایت قوه و ضد وی رخوه است پنج حرفت که میان  
 شدیده و رخوه است **ع ل م ن** پس شانزده حرف باقی رخوه باشد  
 و حرف مد سراسر است **ا و ی** بجهت آن حرف مد میگویند که مد آنها  
 میشود و در غیر اینها نمیشود و ضد آنها مقصوده است حرف مستعلیه  
 هفت است **ذ ص ض ط ظ غ ق** استعلیه بجهت آن میگویند  
 که نژد تلفظ اینها از بان مرتفع میشود بطرف بالا درهن و ضد وی

حرفست ت ش خ س ش ص

حرفست ع ب ت ج د ط ق ک

حرفست ذ ص ض ط ظ غ ق

بینهما



مستفاد است عروف مطبقة چهار است ص ض ط ظ بجهت آن مطبقة گویند  
 که در نزد تلفظ اینها از بان بکام بالا منطبق میشود و صدق این منطبق است  
عروف صغیره سداست ز س ص صغیره در لغت و از مرغ را گویند این  
عروف را بجهت آن صغیر نام کرده اند که در وقت تلفظ اینها او از بی پدید میشود  
 در دهان که مشابه او از کجشک است حرفه نفسی یکت مش تشوق در لغت  
 توسع و انقشار را گویند و در لغت نزد تلفظ وی او از بی ظاهر میشود در دهان  
 و پریشان میشود عروف منخر در است د ل بجهت آن منخر گویند که نزد تلفظ  
 اینها از منخر خود منخر میشوند لام منخر چون میرسد و در انخر و در را  
 صفت تکرار این هت یعنی نزد تلفظ وی که با که مُشد میشود بجهت غایت  
 قوتی که دارد حرف مستطیل یکت ض بجهت آن مستطیل گویند که نزد ادای  
 وی زیاده دراز کشیده میشود تا که منخر لام متصل میشود حرف هوای یکت  
 او هوای وجودی نیز گویند که هر بیک معنی است بجهت آن هوای گویند  
 که نزد تلفظ هوا میکند در حلق عروف علة چهار است ع او ی جهره  
 آن حروف علة گویند که متغیر و منقلب میشوند از حال بحال اما نزد علماء  
 عربی هره د حرف علة نمیکویند که حروف قلقله بخت ب ح د  
ق ط و مشهورترین اینها قافست و در دهی خلاف نکرده اند بخلا  
 دیگرها قلقله جهره آن نام کرده اند که در وقت ادای اینها گویند که پیش

عروف المنطقه  
اصح حثل زهولت ذل  
تغ تجل فی لجر عوق

و قد غفره و ریت و یون  
شدید را گویند  
قد تقشر عم تقشر است  
قد غفره با بست

و بعضی اف م را  
و بعضی دیگر گویند  
که در وقت تلفظ  
اینها از منخر

فیه است علم که در وقت تلفظ  
عز از منخر و است و غیره است  
میجست وقت قلقله  
ستوه است

دادند

دارند خاصه در محلی که وقف کنند درین حروف قلقله در لغت حرکت دادن جری  
 است و اصداد اینها بطریق تعاقب معلوم میشود آنچه شیخ شاطبی رحمه الله علیه  
 فرموده است از صفات حروف اینت و دیگر از صفات حروف هت مثل  
لهویة و أسلیة و ذلقیة و شجریة و شویة و نطعیة و غیر اینها اینها  
 در دیم اینها را جهره متابعت شیخ شاطبی و جهره نه آورده شیخ است که اینها  
 مشهور نیست **باب پنجم** در بیان احکام نون ساکن و تنوین بدانکه حرف نون  
 که بعد از نون ساکن و تنوین بیاید بیت هشت است زیرا که الف خاز حیت  
 در بیلی نون ساکن و تنوین نمی آید جهره آنکه اجتماع ساکنین علی غیر حده میشود  
 اما بجای الف هره است و لا که یکی از حروف تجوی است حکم لام دارد و درین باب  
 بیت هشت میباشد و احکام نون ساکن و تنوین چهار است **ادغام و اظهار**  
**و قلب و اخفات** اما ادغام در شش حرف است ی ر م ل و ن که از حروف  
 برملون گویند که بعد از نون ساکن یا تنوین بیاید یکی از آنها هر قر ادغام مصل  
 میکند و این برده و قسمت اول ادغام با غنة است و این در چهار حرف است  
م و ن و ان و اینها حروف و غنة او از بی گویند که از دماغ بیرون آید مثال  
 اینها م من نبله و غدا اب مقیم ن من نوره و یومئلی ناعمة و من  
و آیه رخة و اسعة ی من یقول و عظیم یوم تسم حرف ادغام

است از نون ساکن  
در بیلی نون ساکن  
در وقت تلفظ  
اینها از منخر

در وقت تلفظ اینها  
 از منخر خود منخر میشوند  
 و در وقت تلفظ اینها  
 از منخر خود منخر میشوند  
 و در وقت تلفظ اینها  
 از منخر خود منخر میشوند



بِغَيْثَةٍ ابْتَدَأَتْ دَعْوَةَ رُفَيْدٍ **ر** لِمِثَالِ اِيْنِهَارٍ مِنْ رِيْكَوْءٍ وَعَفْوٍ وَرَحِيْمٍ  
**ل** مِنْ كَبِيْرٍ وَهَمَزٌ تَوَكُّرٌ وَبَدَا اَكْرَادُ غَامٍ وَقِيْ اسْتِ كَدُوْنِهِ سَاكِنٌ دَرِيْكَتٍ كَلِمَةٌ بِشَدِّ  
 وَاِيْرٍ مَرُوفٍ دَرِيْكَتٍ كَلِمَةٌ اَمَّا اَكْرَهٌ دَرِيْكَتٍ كَلِمَةٌ بِشَدِّ اَدْغَامٍ يُمْكِنُ مِثْلُ الدُّنْيَا  
 وَبُنْيَانٌ وَرِقْوَانٌ وَصِنْوَانٌ وَدَرَقْرَانٌ غَيْرَايْرِ جِهَادٍ كَلِمَةٌ مَدَّةٌ اسْتِ وَدَوْرٌ  
 جِهَادٍ كَلِمَةٌ نُونٌ سَاكِنٌ اِظْهَارٌ بَايْدٌ كَرْدَنٌ اَكْرَهٌ مَرُوفٌ حَلَقٌ اِزْ بَسْ اَنْ نِيْسْتِ  
 بَعْنِي اِزْ بِيْرَةٍ عَدَّةٌ جِهَادٍ اَدْغَامٍ هَاكِرْدَنٌ اَنْتِ كَرْمَقُودٍ اِزْ اَدْغَامٍ خَفَقْتِ وَاَكْرَهٌ  
 دَرِيْكَتٍ اَدْغَامٍ يُمْكِنُ تَقْيِيْلٌ مِيْشُوْدُ زِيْرٌ اَكْرَهٌ اِثْقِيْلَةٌ اسْتِ اِزْ اَللَّيْنِ اَوْدِيْكَرٌ ا  
 اَللَّهُ لُغْتِيْ بُلْعْتِيْ مَلْبَسٌ مِيْشُوْدُ بَعْنِي لُغْتِ صِنْوَانٌ وَرِقْوَانٌ بُلْعْتِ صِنْوَانٌ وَ  
 دَقْوَانٌ مَلْبَسٌ مِيْشُوْدُ عَلِيْ هَذَا الْقِيَاسِ وَاَمَّا اِظْهَارٌ دَرِشْشِ مَرُوفٌ حَلَقْتِ  
**ع** عِجْ عِجْ خ ه ه بَعْنِي اَكْرَهٌ بَعْدَ اِزْ نُونٍ سَاكِنٍ يَاتِنُوْنُ يَكِيْ اِزْ بِيْرَةٍ بَايْدِ اَنْ  
 نُونٌ سَاكِنٌ يَاتِنُوْنُ اِظْهَارٌ يُمْكِنُ جَمِيْعٌ قَرَاخِوَاهُ دَرِيْكَتٍ كَلِمَةٌ بِشَدِّ وَخِوَاهُ دَر  
 دَوْ كَلِمَةٌ مَعْنِي اِظْهَارٌ اَنْتِ كَدُوْنٍ سَاكِنٍ وَتِنُوْنٌ بِجَالِ خُودٍ بِشَدِّ وَهَمَزٌ تَغْيِيْرٌ بَايْدِ  
 مِثَالِ اِيْنِهَارٍ وَبِنَاوْنٌ وَرَانٌ اَمْسَكَتِ وَذَاهِبٌ اِلَى رَجِيْ **ه** يَنْهَوْنُ وَمَنْ هَا  
 جِيْ وَكَلِمَةٌ هُوَ اَنْعَمَاءٌ وَمِنْ عَلِيْهِ وَبِيْضٌ عَظِيْمٌ **ح** وَتَخْتَوْنَ وَمِنْ  
 حَمَاجٍ بِيْغَلَامٍ حَلِيْمٌ **غ** فَيَنْفِضُوْنَ وَمِنْ غَيْرِ كَمَةٍ وَكَلِيْلَةٌ غَلَبَتْ **خ**  
 وَالْمُخْتَفَةُ وَمِنْ خَلَاقٍ وَوِيْزٌ اِخَالِدِيْنَ وَاَمَّا قَلْبٌ دَرِيْكَتٍ مَرُوفٌ

وَتَقْوِيَّتُهَا اِنْ شَاءَ اللهُ  
 وَتَقْوِيَّتُهَا اِنْ شَاءَ اللهُ  
 وَتَقْوِيَّتُهَا اِنْ شَاءَ اللهُ  
 وَتَقْوِيَّتُهَا اِنْ شَاءَ اللهُ

ب

**ب** بَعْنِي اَكْرَهٌ اِزْ نُونٍ سَاكِنٍ يَاتِنُوْنُ عَرَفٌ بَايْدٌ اَنْ نُونٌ سَاكِنٌ يَاتِنُوْنُ رَايْمٌ قَلْبٌ  
 يُمْكِنُ هَمَزٌ قَرَاخِوَاهُ دَرِيْكَتٍ كَلِمَةٌ بِشَدِّ وَخِوَاهُ دَرِ دَوْ كَلِمَةٌ مِثْلُ اَلْبِيْهَةِ وَمِنْ بَقْدِ  
 وَسَمِيْعٌ بِضُرٍّ وَاَمَّا اِخْفَادٌ مَرُوفٌ بِاَقْبَارَاتٍ كَدَانٌ بِاَنْزِدَةٍ اسْتِ تَشْجِ د  
 ذَرِيْسٌ شِصٌ ضِطْطَافٌ ق ك بَعْنِي هَمَزٌ قَرَاخِوَاهُ نُونٌ سَاكِنٌ  
 وَتِنُوْنٌ وَاِخْفَابٌ اَغْنَدٌ يُمْكِنُ اَكْرَهٌ يَكِيْ اِزْ بِيْرٍ مَرُوفٍ بَعْدَ اِزْ نُونٍ سَاكِنٍ يَاتِنُوْنُ بَايْدِ  
 خِوَاهُ دَرِيْكَتٍ وَخِوَاهُ دَرِ دَوْ كَلِمَةٌ وَمَعْنِي اِخْفَا اَنْتِ كَدُوْنٍ سَاكِنٍ وَتِنُوْنٌ رَايْمٌ  
 اَدَاكُنْدُ كَرْمَقُودٍ اِظْهَارٌ شُوْدُ وَاَدَاغَامٌ بَلَكَمَةٌ حَالَتِيْ بِشَدِّ مِيَاْنِ اِيْنِ دَوْ مِثَالِ اِيْنِهَارِ  
**ت** فَتَنْتَمُّوْنَ فَاِنْ تَابَ وَرَاكُوْتُوْا تَرْبُكُوْنَ **ث** اَنْتِيْ وَفِيْنِ تَقَلَّتْ وَه  
 ظَلَمَاتٍ **ث** لَثَجٌ اَجْنِيْنَا اَلَمْ وَاَنْ تَجْنُوْا فَاصْبِرْ جَمِيْلٌ **د** جُنْدٌ وَمِنْ د  
 دَخَلِيْ وَعَمَلًا دُوْنُ **ذ** لَتَنْزِيْرٍ وَمَنْ ذَا الَّذِيْ وَظَلِيْ ذِيْ ثَلَاثٍ **ذ** تَقِيْلٌ وَ  
 مِيْنٌ اَكْرَهٌ وَنَفْسًا اَكْرَهٌ **س** تَنْسُوْنَ وَمِنْ سَلَاةٍ وَرَجُلًا سَلَاةً  
**ش** تَبْتَرُوْنَ شَهِيْدٌ عَفْوٌ مَرُوفٌ **ص** يَنْصُرُكَ وَيَلُوْنُ صَبِيْرًا  
 وَعَمَلًا صَالِحًا **ض** مَنُفُوْدٌ وَمَنْ ضَعِيْفٌ وَذَرِيَةٌ ضِعْفًا **ظ** مَنُطِقٌ  
 فَاِنْ طَبَنٌ وَخَلْطَةٌ **ظ** فَانظُرْ وَمِنْ ظَلَمٍ وَمَرَأَةٌ ظَاهِرَةٌ  
 اَنْفُسَهُمْ فَاِنْ نَاوٌ اَمَقْصُوْرَاتٌ فِيْ اَلْحِيَامِ **ق** يَنْقَلِبُ وَمَنْ قَالٌ وَ  
 عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ **ك** ضَنْكًا وَاِنْ كَانَ وَدَسُوْلٌ كَرِيْمٌ وَاَلَا هِيْسْتِ

بَعْنِي اَكْرَهٌ اِزْ نُونٍ سَاكِنٍ يَاتِنُوْنُ عَرَفٌ بَايْدٌ اَنْ نُونٌ سَاكِنٌ يَاتِنُوْنُ رَايْمٌ قَلْبٌ  
 يُمْكِنُ هَمَزٌ قَرَاخِوَاهُ دَرِيْكَتٍ كَلِمَةٌ بِشَدِّ وَخِوَاهُ دَرِ دَوْ كَلِمَةٌ مِثْلُ اَلْبِيْهَةِ وَمِنْ بَقْدِ  
 وَسَمِيْعٌ بِضُرٍّ وَاَمَّا اِخْفَادٌ مَرُوفٌ بِاَقْبَارَاتٍ كَدَانٌ بِاَنْزِدَةٍ اسْتِ تَشْجِ د  
 ذَرِيْسٌ شِصٌ ضِطْطَافٌ ق ك بَعْنِي هَمَزٌ قَرَاخِوَاهُ نُونٌ سَاكِنٌ  
 وَتِنُوْنٌ وَاِخْفَابٌ اَغْنَدٌ يُمْكِنُ اَكْرَهٌ يَكِيْ اِزْ بِيْرٍ مَرُوفٍ بَعْدَ اِزْ نُونٍ سَاكِنٍ يَاتِنُوْنُ بَايْدِ  
 خِوَاهُ دَرِيْكَتٍ وَخِوَاهُ دَرِ دَوْ كَلِمَةٌ وَمَعْنِي اِخْفَا اَنْتِ كَدُوْنٍ سَاكِنٍ وَتِنُوْنٌ رَايْمٌ  
 اَدَاكُنْدُ كَرْمَقُودٍ اِظْهَارٌ شُوْدُ وَاَدَاغَامٌ بَلَكَمَةٌ حَالَتِيْ بِشَدِّ مِيَاْنِ اِيْنِ دَوْ مِثَالِ اِيْنِهَارِ  
**ت** فَتَنْتَمُّوْنَ فَاِنْ تَابَ وَرَاكُوْتُوْا تَرْبُكُوْنَ **ث** اَنْتِيْ وَفِيْنِ تَقَلَّتْ وَه  
 ظَلَمَاتٍ **ث** لَثَجٌ اَجْنِيْنَا اَلَمْ وَاَنْ تَجْنُوْا فَاصْبِرْ جَمِيْلٌ **د** جُنْدٌ وَمِنْ د  
 دَخَلِيْ وَعَمَلًا دُوْنُ **ذ** لَتَنْزِيْرٍ وَمَنْ ذَا الَّذِيْ وَظَلِيْ ذِيْ ثَلَاثٍ **ذ** تَقِيْلٌ وَ  
 مِيْنٌ اَكْرَهٌ وَنَفْسًا اَكْرَهٌ **س** تَنْسُوْنَ وَمِنْ سَلَاةٍ وَرَجُلًا سَلَاةً  
**ش** تَبْتَرُوْنَ شَهِيْدٌ عَفْوٌ مَرُوفٌ **ص** يَنْصُرُكَ وَيَلُوْنُ صَبِيْرًا  
 وَعَمَلًا صَالِحًا **ض** مَنُفُوْدٌ وَمَنْ ضَعِيْفٌ وَذَرِيَةٌ ضِعْفًا **ظ** مَنُطِقٌ  
 فَاِنْ طَبَنٌ وَخَلْطَةٌ **ظ** فَانظُرْ وَمِنْ ظَلَمٍ وَمَرَأَةٌ ظَاهِرَةٌ  
 اَنْفُسَهُمْ فَاِنْ نَاوٌ اَمَقْصُوْرَاتٌ فِيْ اَلْحِيَامِ **ق** يَنْقَلِبُ وَمَنْ قَالٌ وَ  
 عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ **ك** ضَنْكًا وَاِنْ كَانَ وَدَسُوْلٌ كَرِيْمٌ وَاَلَا هِيْسْتِ

بَعْنِي اَكْرَهٌ اِزْ نُونٍ سَاكِنٍ يَاتِنُوْنُ عَرَفٌ بَايْدٌ اَنْ نُونٌ سَاكِنٌ يَاتِنُوْنُ رَايْمٌ قَلْبٌ  
 يُمْكِنُ هَمَزٌ قَرَاخِوَاهُ دَرِيْكَتٍ كَلِمَةٌ بِشَدِّ وَخِوَاهُ دَرِ دَوْ كَلِمَةٌ مِثْلُ اَلْبِيْهَةِ وَمِنْ بَقْدِ  
 وَسَمِيْعٌ بِضُرٍّ وَاَمَّا اِخْفَادٌ مَرُوفٌ بِاَقْبَارَاتٍ كَدَانٌ بِاَنْزِدَةٍ اسْتِ تَشْجِ D  
 ذَرِيْسٌ شِصٌ ضِطْطَافٌ Q ك بَعْنِي هَمَزٌ قَرَاخِوَاهُ نُونٌ سَاكِنٌ  
 وَتِنُوْنٌ وَاِخْفَابٌ اَغْنَدٌ يُمْكِنُ اَكْرَهٌ يَكِيْ اِزْ بِيْرٍ مَرُوفٍ بَعْدَ اِزْ نُونٍ سَاكِنٍ يَاتِنُوْنُ بَايْدِ  
 خِوَاهُ دَرِيْكَتٍ وَخِوَاهُ دَرِ دَوْ كَلِمَةٌ وَمَعْنِي اِخْفَا اَنْتِ كَدُوْنٍ سَاكِنٍ وَتِنُوْنٌ رَايْمٌ  
 اَدَاكُنْدُ كَرْمَقُودٍ اِظْهَارٌ شُوْدُ وَاَدَاغَامٌ بَلَكَمَةٌ حَالَتِيْ بِشَدِّ مِيَاْنِ اِيْنِ دَوْ مِثَالِ اِيْنِهَارِ  
**ت** فَتَنْتَمُّوْنَ فَاِنْ تَابَ وَرَاكُوْتُوْا تَرْبُكُوْنَ **ث** اَنْتِيْ وَفِيْنِ تَقَلَّتْ وَه  
 ظَلَمَاتٍ **ث** لَثَجٌ اَجْنِيْنَا اَلَمْ وَاَنْ تَجْنُوْا فَاصْبِرْ جَمِيْلٌ **د** جُنْدٌ وَمِنْ D  
 دَخَلِيْ وَعَمَلًا دُوْنُ **ذ** لَتَنْزِيْرٍ وَمَنْ ذَا الَّذِيْ وَظَلِيْ ذِيْ ثَلَاثٍ **ذ** تَقِيْلٌ وَ  
 مِيْنٌ اَكْرَهٌ وَنَفْسًا اَكْرَهٌ **س** تَنْسُوْنَ وَمِنْ سَلَاةٍ وَرَجُلًا سَلَاةً  
**ش** تَبْتَرُوْنَ شَهِيْدٌ عَفْوٌ مَرُوفٌ **ص** يَنْصُرُكَ وَيَلُوْنُ صَبِيْرًا  
 وَعَمَلًا صَالِحًا **ض** مَنُفُوْدٌ وَمَنْ ضَعِيْفٌ وَذَرِيَةٌ ضِعْفًا **ظ** مَنُطِقٌ  
 فَاِنْ طَبَنٌ وَخَلْطَةٌ **ظ** فَانظُرْ وَمِنْ ظَلَمٍ وَمَرَأَةٌ ظَاهِرَةٌ  
 اَنْفُسَهُمْ فَاِنْ نَاوٌ اَمَقْصُوْرَاتٌ فِيْ اَلْحِيَامِ **ق** يَنْقَلِبُ وَمَنْ قَالٌ وَ  
 عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ **ك** ضَنْكًا وَاِنْ كَانَ وَدَسُوْلٌ كَرِيْمٌ وَاَلَا هِيْسْتِ











است و در اصطلاح قرآن هر دو میان هم و الف یا هم و یا با هم و و او تلفظ کردند یعنی هم  
 که تسهیل میکنند اگر حرکت فتح داشته باشد تسهیل کالاف میکنند و اگر کسر داشته باشد تسهیل  
 کالیاء میکنند و اگر هم داشته باشد تسهیل کالوا و میمانند و درین نوع هم حرکت فتح وارد  
 پس تسهیل کالاف میکنند و انست تسهیل موقوفست بنسبتن از قاری ثقی و شیخ شاطبی  
 و تیسرا بوعمر حمد گفته اند که وجه اول اولی است اما قسم دوم از قسمین مد سکون که  
 مد سکون عارض است و مراد از وی اینجا سکون در وقتی است یعنی اجتماع ساکنین بیجه  
 وقف میشود کلا آنها را که وقف کنند بر وی اجتماع ساکنین میشود میان الف و راء سا  
 ساکن درین قسم سه وجه جایز داشته اند یکی مد طولی دوم متوسط سیم قصر دوی  
 اول اصالت و قول چنانکه شیخ اشارت کرده اند باین معنی در شاطبی بقوله و عند سکون  
 الوقف وجهان اصلا و اقسام مد که مذکور شد از اول باب تا اینجا که شش قسمت هم  
 در عروف مد این بود اما در عروف مد این بر دو نوع است اول مد وقتی دوم غیر وقتی  
 و هر دو نوع از اقسام مد سکون است زیرا که مد جمیع اجتماع ساکنین است جمیع غیر نیت  
 نزد جهود فقر اما نزد امام و در شش جهت همزه نین هست و فقر این یکی بیسبب بسیار  
 وارد پس نیاید بریم زیرا که درین بلا در قرابت امام عاصم میخوانند و کس آوردن  
 آن فایده چندان ندارد نوع اول آنست که بسبب وقف اجتماع ساکنین میشود ما  
 مانند الموت و غیره درین باب نوع دو وجه که آن مد طولی و متوسط است جایز و معمول

مثال تسهیل کالاف آنست که  
 تسهیل کالوا و راء ساکنین  
 و تسهیل کالیاء و الف و الف  
 آنست که همزه نین تسهیل کالیاء

مثال تسهیل کالاف آنست که  
 تسهیل کالوا و راء ساکنین  
 و تسهیل کالیاء و الف و الف  
 آنست که همزه نین تسهیل کالیاء

باشند و قصر

و در کلام تسهیل کالیاء  
 تسهیل کالیاء و الف و الف  
 تسهیل کالیاء و الف و الف  
 تسهیل کالیاء و الف و الف

باشد و قصر و این جایز داشته اند و فرقی نباشد میان آنکه ساکن دوم همزه باشد مثل شیخ و  
 و تسهیل یا غیر همزه چنانکه گذشت نوع دوم مد غیر وقتی است که مخصوص است بفتوح سواد  
 بلفظ عین و در دو موضع پیش نیت یکی در سوره مریم که بعضی مد یکدره در سوره  
 ثوری هم عشق درین دو موضع مد نوع دو وجه جایز داشته اند که مد طولی و متوسط  
 است و اولی که گفته اند پس هر اقسام مد هشت باشد و شش در عروف مد این  
 دو در عروف این و این زمان بیان کنیم مقدار مد و اقبال مد عاصم بدانکه مد متصل و  
 و مد متصل را مد او چهار الف میکنند و دانسته مقدار الف یا بنسبتن است  
 از قاری ثقی یا بقدر آنست که مثلا که از برای هر الف یک نوبت عقد کند آنکست را  
 نزدیک زود آهسته آهسته پس در مد چهار الفی چهار نوبت عقد کند و علی هذا  
 القیاس و در مد شبع نین چهار الف یا سه الف میکنند و در مد سکون مد معنی  
 و در مد منقلب سه الف و در سکون وقتی گفته شد که سه وجه جایز داشته است  
 طول سه الف متوسط و الف قصر بیک الف و همچنین سه است سکون و وقف عوف این  
 و در عین فوایح گفته اند که سه الف طول و دو الف متوسط و بعضی گفته اند که طول  
 چهار الف و متوسط سه الف و اولی بدانکه در اقسام مد خلاف کرده اند بعضی  
 گفته اند که هفت است و بعضی پانزده و بعضی در آنزده و بعضی ده گفته اند اما  
 آن اقوال اولی را گفته طولی دارد فایده چندان ندارد پس قول آخر را بیان کنیم اول

و در کلام تسهیل کالیاء  
 تسهیل کالیاء و الف و الف  
 تسهیل کالیاء و الف و الف  
 تسهیل کالیاء و الف و الف

در کلام تسهیل کالیاء  
 تسهیل کالیاء و الف و الف  
 تسهیل کالیاء و الف و الف  
 تسهیل کالیاء و الف و الف



مد اصلی که آن متصل است مثل جاء زبیر اگر هر دو حرف من از اصل کلمه است دو هم مد  
 مبدل مانند امن و این مخصوص امام و در شی است سیم مد مبالغه جهت تعظیم مد  
 مینماید و در بین کلام لا اله الا الله و لا اله الا هو باشد و این مخصوص ابن  
 کثیر و موسی و یحیی و قالون و دوری است چهارم مد مفصل است مانند ما اتقوا  
 پنجم مد طلبت مانند ها انعم از برای آنکه حرف مد طلبت همزه باشد ششم مد فرقی  
 است مثل الله والآن از برای آنکه این مد تفرقه میکند میان همزه خبری و استفهام  
 که در استفهامی مد میباشد نه در خبری چنانکه لست هفتهم مد نیت است مانند  
زگر یاه هشتم مد تمکین است مثل اولیك و خانیفین هفتم مد عدلت مثل اول  
اعوان و هفتم و این مخصوص است بقالون و دوری هشتم مد هم مد حجرات مانند  
ضالیین و ذابجه هر آن حجر میگویند که او منع میکند از اجتماع ساکنین علی غیر حده  
 بودن و حجر در لغت منعست و بدانکه این اقسام خلطی از ضعفی و خلطی نیت و فایده  
 چندان بنی نداد و نسبت بان اقسامی که ذکر کردیم و لا زبیر که راه اقسام معتدل  
 و مفید است **باب هشتم** در بیان هاء کنایه که آنها به واحد غایب  
 مذکر متصل مجرور یا منصوب مثل یه و له و علی و ورسوله و جعله و یکتون  
 بدانکه نه قرآن اعتبار تلفظ دارد نه صورت خط زبیر که بسیار چیز است که در  
 خط هست و در تلفظ نیت بس اثر اعتباری نیت در تلاوت مثل الف اثنان

بخود که گفته اند  
 و نیز از جهت این که  
 و تا از آن و این و یحیی  
 و این الله و کل ما  
 و لا ترون علیها  
 معان نفیر سور  
 البقره  
 در آن پیش آورده است که  
 امام کلمه در طبعی لاریب  
 و لا یرحم و فلا یرز و اقبل  
 قدما یفعل لاریب  
 بزیه  
 و نیز آورده که در بعضی از  
 تفرض مبالغه کرده  
 انما یرز اعم غمها  
 این کلمات نیز  
 بلکه در میان میگویند  
 که جمله الف

و اولئك

و اولئك و اوله اما اینها و فایده دیگر هست که در باب وقف یاد کرده میشود انشاء الله  
 و بسیار خرید در لفظ خط نیت اما در تلفظ هست مثل داود و یحیی و یونس و یحیی  
 بدو و تلفظ کرده میشود و بیک و او مکتوبند و هاء کنایه ازین فیه است که او را اصل  
 میکند یعنی واوی یا یای زیاد میکند در تلفظ نه در خط و در اصل نه در تلفظ  
 پس اگر متحرک باشد ماقبل وی از متحرک بیاید هر قرآن متفصل که صلح میکند ا  
 انگسائی که مد مفصل دارند مثل پران یوصل و له ان و اکمیش از ساکن بیاید  
 صلح نمیکند چنانکه اجتماع ساکنین میشود پس نین نباشد مانند الله و له الرسول  
 و اگر ماقبل هاء در ضمیر ساکن باشد و ماقبل وی متحرک صلح نمیکند مگر این که  
 در همه جا صلح میکند مثل فیه آیات و الی جمیعاً و کن یتقون و ابد او حفص و  
 ردای عاصم در یک موضع موافق این کتی است که فیه هائنا و در سوره فغان  
 است و بدانکه ین صه لکم در سوره زمر ازین قسم است زیرا که اصل وی برضا  
 بوده است جمله در شرط الف ایستاده است و هاء فقیر در سوره هود و هاء  
 له تلتله در سوره مریم و لمینتله در سوره علق ضمیر نیت بلکه از اصل کلمه  
 است پس صلح نباشد **باب نهم** در بیان تخییم و ترقیق معنی تخییم  
 کلان و غلیظ تلفظ کردن و معنی ترقیق نون و فر د تلفظ نمودن بدانکه  
 همه قرآن الله رابع از فتح یا ضم تخییم میکنند مثل قال الله ورسوله الله

اینکه مد میگویند زیرا که مدی مد مفصل ندارد در اصل

و آنها که ازین گفته اند  
 بخبر که این زیاد کرده اند  
 و این پنج نیست اول تفریق است  
 و نیت مثل یونس و یحیی  
 و لازم که آن مد مفصل است  
 تا در وقت مثل من اتاکم  
 بروم و وقف میکنند بعض  
 قرآن کرده از چهارم مد مفصل است  
 مثل التیق و التکیق این نیز  
 مجرب و نیت پنج مد یکسان  
 مثل شیخ و تسوع و این نیز  
 و نیت و آنها که گفته اند  
 دوی و دیگر زیاد کرده اند  
 عرض است مثل الرجب ملک  
 و قال و تب و این مجرب ابو  
 عمر است و در ادغام و دیگر  
 مجرب است مثل لاریب و لا  
 جسم و کلام در این  
 مجرب امام حمزه است  
 و قرآن نیز نافع و نواز ابو و اول  
 پیش از الف هاء و اثنان اصوات  
 یک حرف الف موصوله بخبر و نه  
 این عمر و یعقوب امکا نهادیم  
 گفته اند تفریق



و بعد از کسر ترفیق مینماید لَسِيمَ الْبَيْتِ اما در تفصیل دارد و اصل در امر تفریق است پس  
 اگر مفتوح یا مضموم باشد تفریق میکنند مثل رَبِّكَ وَرَسُولِكَ و اگر مکسور باشد تفریق  
 ترفیق میکنند مانند رِحْلَةَ و اگر ساکن باشد اعتبار حرکت ماقبل را میکنند پس اگر  
 مفتوح یا مضموم باشد تفریق مثل أَنْذَرْتَهُمْ وَيُنْزِلُ و اگر مکسور باشد ترفیق  
 مثل لَمْ يَنْزِلْ و در سه موضع اول آنکه بعد از وی حرفی از حروف مُستعلا بر آید مثل  
فَرَطًا و مِرْصَادًا و فِرْقَانًا زیرا که کسر ماقبل اقتضای ترفیق میکند و حرف استعلا  
 اقتضای تفریق پس رجوع باصل میکنند که اصل در امر تفریق است و بعد آنکه از حروف استعلا  
 درین قاعده زیاده از سه نیامده است در قرآن یکی ط در فَرَطًا و دیگری ص  
 در مِرْصَادًا و إِزْصَادًا و دیگری ف در فِرْقَانًا و چهار حرف باقی که خ ض ح  
 ظ غ هت در قرآن نیامده است اما در کلام عرب آمده است مثل إِزْخَاءً  
وَإِرْغَانًا و إِرْضَاعًا و مِرْغَامًا مثال طانیافتم و بعد آنکه قرآن در تفریق تفریق اختلافاً  
 کرده اند بعضی گفته اند که تفریق می باید بجهت آنکه کثرت و بعضی گفته اند ترفیق ما  
 میاید که در جهته آنکه جانب ترفیق غالبست زیرا که در ساکن میان دو کسر واقع  
 شده است اما معمول در میان مردم اولت و دوم از مواضع مستثنیات آنست  
 آن کسر که پیش از ساکن است عارضی باشد یعنی اینچنانی تفریق میکنند و کسره  
 عارضی آنست که در بعضی حال باشد و در بعضی حال نباشد مثل کسره هَمْزَةٍ و صلی

و سبب تفریق کرده است  
 یا در ساکن چنانچه خواهد بود  
 در مواضع  
 و اگر ساکن است یا مضموم است  
 یا نیز شد و اگر تفریق است اعتبار حرکت  
 مضموم فیه در بعضی تفریق و تفریق  
 نظر حرکت مضموم فیه کرده میشود  
 و اگر مضموم تفریق مضموم  
 یا مضموم یا مفتوح است تفریق  
 مثل سیر و اسیر و الی و الی  
 و اگر مکسور یا مضموم است  
 ذوبت و من تفریق

در وقت  
 استعلا  
 اصل است  
 مضموم است  
 تفریق است  
 در وقت  
 استعلا  
 اصل است  
 مضموم است  
 تفریق است

که در وقت استعلا

کرد را بعد از هت و در درج ساقط میشود مثل ارجع و ارجعی و ارجعوا  
 و سبب تفریق آنست که تا تفرقه شود میان کسره عارضی و اصل و بنی عارضی و اقوتاً  
 چندان نیست پس گویا که کسره نیست و سیم از آن مواضع آنست که آن کسره  
 منفصل باشد یعنی کسره در یک کلمه باشد و را در کلمه اینچنانی تفریق میکنند جمله  
 آنکه ذکر کرده شد از کسره عارضی مثل الَّذِي ارْتَضَى وَرَبِّ ارْجِعُونَ  
 و گاه باشد که کسره منفصل عارضی باشد مثل مَنْ ارْتَضَى وَآمَنَ از تابو او اینها  
 که ذکر کردیم در غیر وقف بود اما در وقف پس اعتبار حرکت ماقبل را مصلد  
 میکنند و بعضی اعتبار حرکت را کرده اند و این قول اعتبار ندارد پس اگر  
 ماقبل را مفتوح یا مضموم باشد تفریق میکنند مثل وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ و اگر  
 مکسور باشد ترفیق میکنند مثل مَنْ كَرِهَ و اگر ماقبل وی ساکن باشد اعتبار  
 حرکت ماقبل وی میکنند پس اگر مفتوح یا مضموم باشد تفریق میکنند مثل  
أَلَا تَهْتَدُونَ و أَلَا تَأْمُرُونَ و أَلَا تَنْهَوْنَ و اگر مکسور باشد ترفیق میکنند  
 مثل بَصِيرًا و بَكْرًا لیکن در اینجا که موقع حست اگر ماقبل وی ساکن باشد  
 مثل حَيْثُ و حَيْثُ ترفیق میکنند جمله آنکه یا حکم کسره دارد زیرا که وی مرفوع  
 از دو کسره است پس گویا که ماقبل وی مکسور است پس تفریق باید کرد  
**باب نهم** در بیان وقف بر آفرین کلمه بعد آنکه وقف ایستادن

و اگر در ساکن است یا مضموم است  
 یا نیز شد و اگر تفریق است اعتبار حرکت  
 مضموم فیه در بعضی تفریق و تفریق  
 نظر حرکت مضموم فیه کرده میشود  
 و اگر مضموم تفریق مضموم  
 یا مضموم یا مفتوح است تفریق  
 مثل سیر و اسیر و الی و الی  
 و اگر مکسور یا مضموم است  
 ذوبت و من تفریق

که در وقت استعلا



است در آخر کلمه و قطع نفس کردن و اگر ایستند و قطع نفس کنند آنرا وقف نگویند  
و آن بدو طریقت یکی است که اندک ایستند که نیز در یک بوصول باشد آنرا سکت میگویند  
و دیگر آنست که بیشتر از سکت ایستند که نیز یک بوقف باشد آنرا وقفه میگویند  
و بعضی فرقی نگرداند میان سکت و وقفه اما وقف بر سه نوعست اول اسکان  
و این اصلست در وقف هر چه آنکه غرض از وقف تخفیفست بر تباری باسقاط حرکت  
زیر آنکه در حین کلال و تنگی نفس میباشد و این غرض از اسکان حاصل میشود  
و این در همه مواد اعراب و بنای جاری میباشد اما در حالت رفع و جر حرکت تنویر را می اندازند  
مثلاً عَلِمَ و مِنَ حَلَمٍ و در حالت ضم و فتح و کسر حرکت را می اندازند مثل قَبِلَ و  
و این وَهُوَ و در حالت نصب حرکت را می اندازند و تنویر را بالف بدل میکنند  
خواه تنویر مرسوم بالف باشد مثل عَلِمَ و خواه بنا باشد مثل بِنَاءِ هر چه اینها خفت ال  
الفت بخلاف دیگرها نوع دوم روم است مراد از روم آنست که حرکت دهند  
حرف موقوف علیه را با از خفی که خود شنود و یا کسیکه نزدیک و ملاحق او باشد  
و این ط در ضم و کسر و رفع و جر جاری میباشد مثل قَبِلَ و وَهُوَ و عَلِمَ و مِنَ حَلَمٍ  
و در فتح و نصب جایز نیست نرزد هر قدر مَثَلِ تَبَّ و حَكِيمًا اما امام نحو گفته که  
سبب و است در همه مواد روم جایز داشته اند نوع سیم اشام است معنی او  
اینجا اینست که بدو لب اشارت کنند در آخر کلمه موقوف علیه در دنیا اسکان  
آخر کلمه تا اشارت شود بضمه آخر کلمه و این در ضم و رفع میباشد یعنی درمی یابد  
نیز در ضم و کسر و رفع و جر جاری میباشد اما در حالت رفع و جر حرکت تنویر را می اندازند  
مثلاً عَلِمَ و مِنَ حَلَمٍ و در حالت ضم و فتح و کسر حرکت را می اندازند مثل قَبِلَ و  
و این وَهُوَ و در حالت نصب حرکت را می اندازند و تنویر را بالف بدل میکنند  
خواه تنویر مرسوم بالف باشد مثل عَلِمَ و خواه بنا باشد مثل بِنَاءِ هر چه اینها خفت ال  
الفت بخلاف دیگرها نوع دوم روم است مراد از روم آنست که حرکت دهند  
حرف موقوف علیه را با از خفی که خود شنود و یا کسیکه نزدیک و ملاحق او باشد  
و این ط در ضم و کسر و رفع و جر جاری میباشد مثل قَبِلَ و وَهُوَ و عَلِمَ و مِنَ حَلَمٍ  
و در فتح و نصب جایز نیست نرزد هر قدر مَثَلِ تَبَّ و حَكِيمًا اما امام نحو گفته که  
سبب و است در همه مواد روم جایز داشته اند نوع سیم اشام است معنی او  
اینجا اینست که بدو لب اشارت کنند در آخر کلمه موقوف علیه در دنیا اسکان  
آخر کلمه تا اشارت شود بضمه آخر کلمه و این در ضم و رفع میباشد یعنی درمی یابد

بسیار از الف و تنویر و اصل بیاید کردن الف  
کسی در بین وصل بیاید کردن الف  
نویسند چنانکه اینج  
میشود و این غیر از است جواب  
میگویم که الف صورتش ندارد  
و در تلفظ نیست در کلمات  
نویسند که معلوم شود که در وقف  
الف بدل شود تا در مانند  
بناید و غنائی الف را می  
نویسند چنانکه بنیاید  
میشود و دیگر بنیاید  
نقل حرف بنیاید  
که بعد از آن حرف  
زاید بنیاید  
این حرف است  
وقف است  
و اصل در حق

و اصل در حق باید درین مثل تَسْعِينَ و غیر نیز و این معنی در نمی یابد و اصل در حق می یابد و روم  
بر عکس اینست بدانکه اشام مطلقاً بر چهار نوع است اول آنکه ذکر کرده شد دوم  
خلط حرف مجزفت چنانکه صادر از اشام میکنند خلف در لفظ مَرَه و کسائی  
در مانند أَصْدَقَ سیم خلط حرکت مجزفت یعنی قصد ضم کند و بکسر را کند مثل  
قَبِلَ و غَيْضَ و جَبِيحَ این نیز کسائی و هشام است و نیز نافع و این در کوان در بعضی  
مواد مثل جَبِلَ و بَيْتَ و سَبِيحَ چهارم اخفای حرکت را اشام میگویند مثل بَعِثًا  
و آن در بودن حرکت بر جر می که اثرش باقی ماند اما در موز وقف آنچه شیخ سجادی  
گفته اند ش ت م ط ج ز ص لا امام علامت وقف لازمست که اگر  
وصل کنند معنی فاسد میشود و بعضی گفته اند که خوف کفر است ط علامت  
وقف مطلق یعنی مقید بیک از لزوم و جواز و رخصت و غیر اینست و این وقف  
در جای میباشد که آخر کلام باشد و قطع کردن مستحسن و صواب باشد و اگر وصل  
کنند معنی فاسد نمیشود ح عبارتست از جایز است که میتوان ایستادن  
و میتوان گذشتن اما ایستادن اولی است ن علامت مجوز است که ایستادن  
و گذشتن مجوز است اما گذشتن اولی است ص علامت رخصت است که اگر تنگی  
نفس واقع شود میباشد ایستادن و اگر نه لا عبارت از عدم رخصت  
که نمی باید ایستادن و اگر کلمه لا باشد وقف کند میباشد اعاده کرده آن کلمه را وصل

روم در شد  
مغنی لازمست مثل  
لکنت و کلمت  
و بیعت و بیعت  
و تبت و تبت  
از روم در رخصت  
برای آنکه اگر کس  
بر وقت وقف کسی را  
مغنی در حق از روم  
در رخصت و بیعت  
و در رخصت و بیعت  
و در رخصت و بیعت  
و در رخصت و بیعت

ملاکات فی حق الدین  
و ابانک تقبیل اندازند  
و کذا لیت حقت کلمه در باب علی الذین  
کفر و انزلهم احزاب النار  
و اگر وصل کنی ضایع فانه احزاب  
النار الذی یجھلون  
العش صفت اصحاب النار  
و این چنین خطاست



گردد نشتر و فکرم است از روی **نمونه** و قطع ز انوار  
 مظهر این نظر را بشوگون  
 و اگر آیت لا باشد بنی میباید گفت شسته اما اگر ایستند بر سهیل سهو اعاده بوصول نیست و بد آنکه  
 صورت جزم که بشرخی مینویسند علامت آیه است پس اگر تدها باشد میباید ایستادن  
 زیرا که اصل در آیه قطعت آن دیگر و اگر با چیزی دیگر باشد از نزدیم با جواز یا غیر آنها  
 آیه آیه تابع آن چیز میشود در وقف و عدم وقف و اگر پرسند که فرقی چیست میان آنکه  
 لا باشد و میان آنکه هیچ چیز نباشد جواب میگوئیم که در اینجا که لا باشد هیچ وجه جازما  
 نیست که ایستند اما در اینجا که هیچ چیز نیست وقف اصطراوی میتوان کرد در آن اگر  
 تنگی نفس شود میباید ایستادن و اعاده بوصول کرده و بد آنکه متاخرین هفت در وقف  
 دیگر نیاید کرده اند آن هفت اینست ق س و تفه قلاصل صلی ک  
 اما ق عبارت از قدا قبل است بعضی قرا و وقف کرده اما گفته اند کادلی و و  
 صلست و **س** عبارت از سکت است و در اکثر مصاحف صورت سکت مینویسند  
 و معنی سکت گفته شد و در بعضی مصاحف صورت قف مینویسند این معنی وقف  
 است بندهب مقدمه اما متاخرین معنی امر بوقف میدارند یعنی ایستادن اولی  
 است پس برین تقدیر زیادتها هشت باشد **وقلا** عبارت از آنست که بعضی گفته  
 وقف نیست **صل** عبارت از قدا بوصول است یعنی در فصل است و وقف یعنی  
 میتوان کرده **صلی** عبارت است از الوصل الا اول **ک** عبارت از کذا لک  
 یعنی هر وقتی که پیش از وی گذشته باشد این حکم همان آورد و بعضی تصور دیگر  
 است که قیاسی است که در وقت  
 با در حقیقت اگر ایستادیم  
 معنی آنقدر بودیم قیاس  
 معنی آنقدر است که در وقت  
 با در حقیقت اگر ایستادیم

عادت مطلق آمدن را  
 کذا می رود که باید بود  
 معنی آنقدر است که در وقت  
 بیک دوری ایستاده است  
 ز آنچه ایستنی هم صورت  
 بیک گذشتن از اولی است  
 صادر از وقف شخص خوانده  
 ایستادگی اگر در آن  
 را اگر بشود ایستنی اندر  
 نیست وقف آنچه بیکد از  
 بیان را در کج عامه  
 بی ده آیت را علامت همچو  
 جان خفا داره اند از ابواب  
 که علامت خواهد اظهار دان  
 کند این چند است اندر وقت  
 عنوان آنقدر بودیم قیاس  
 معنی آنقدر است که در وقت  
 با در حقیقت اگر ایستادیم

هست که قیاسی

بعضی چیز دیگر هست که تعلق بوقف ندارد اما در مصاحف مینویسند از برای فایده  
 آنها را این بیان کنیم و آن در صورت اینست **ع** عجب عجب تب لب پس بد آنکه میان  
 کوفیان و بصریان خلاف واقع شده است در عدد ابائی بعضی سور پس اگر موافق  
 باشند در هر پنج آیه علامت مینویسند و در هر ده آیه علامت **ع** و اگر خلاف باشد  
 در میان ایشان از برای کوفیان همین دو مرتبه مینویسند و از برای بصریان در هر هفت  
**خب** مینویسند و در هر عشر **عب** مینویسند تا نفر قد شود میان دو  
 مذ هب **تب** علامت آنست که نزد بصریان سرایت اوست و **لب** عبارت  
 است از آنکه در نزد بصریان سرایت نیست و بد آنکه در اکثر مصاحف صورت **ی و**  
**ع** مینویسند اول و در اصل مینویسند و ثانی بیشتر در بیاض و کاهی در اصل مص  
 مینویسند اما **ی** عبارت از عشر است زیرا که بحساب جمله ده است چنانکه  
**ه** پنجست پس در جای که این علامت باشد آن سرعین که ذکر کرده شد فحوا  
**ع** عبارت از رکوع است یعنی این حدسهای سخن و آخرهای قصص میباشد  
 و وجه تمیز بر رکوع آنست که در وقت قرائت در نماز اولی و ثانی آنست  
 که در آن موضع بر رکوع رود و دیگر گفته اند که کسی خواهد که قرائت را در هر  
 و پنج ختم کند بر وجه سنت در سبب باید که از رکوع تا رکوع خواند و در  
 هر رکعت و این موافق میآید با سبب در مضانه و همچنین شنیده شد از

در بعضی مصاحف خدایت است  
 است که مینویسند از آنکه صورت  
 است با صورت **چ** بعضی در بیان آن  
 که مینویسند این شکل است  
 این مینویسند این شکل است  
 قفاق همان صورت عبارت  
 از سخن است یعنی این وقف  
 در بعضی نسخه ها و در وقت  
 و در اکثر غنیه و کلمه آنها  
 است  
 در بعضی مصاحف مینویسند این  
 صورت تا خاتم است خلیب علی اول  
 نفس کوفی از عشر که در آنست که  
 و بعضی اولی عشر که در آنست که  
 و بعضی از آنکه بجهت آن که  
 در بعضی اصوات که در آنست که  
 اولی است و در بعضی اصوات  
 قال بیک اصوات در بعضی اصوات  
 مینویسند بر کوع رفته است و بعضی اصوات  
 سخن کرده است و بعضی اصوات  
 معنی آنقدر است که در وقت  
 با در حقیقت اگر ایستادیم



اوستا و نقلت که ابو عمر در سی شب رمضان باین طریق عمل کرده  
در بیان و رسم الخط و کیفیت وقف بران بد آنکه امام عاصم تابع رسم الخط شده است  
یعنی آنچه که ثابت واقع شده است ابو عمر بهمان طریق وقف میکند و تفصیل و هم  
رسم الخط بطول میکشد پس بعضی از آنها را ذکر کنیم که ضروری باشد یکی از جمله  
انت که تا تائیت متحر که در بعضی مواضع بتاء طولانی مکتوبت مثل رحمت  
و سنت و نعمت و معصیت و غیر اینها پس امام عاصم اینها را بتا وقف میکند  
یعنی در وقت اضطراری یا اختیاری یعنی امتحان در غیر اینها که بها مکتوبت  
بها وقف میکند و مرضات و ذات و هبهات و آبت اذان قبلیت  
یعنی بتا مکتوبت و بتا وقف میکند و قیاس که بر اینها نظر اینها را در دیگر کاتین  
تنویه وی موسوم بنون پس امام عاصم بنون وقف میکند و ابو عمر مجد ف تنویه وقف  
میکند و دیگر لام چاره در چهار موضع جدا مکتوبت اول در سوره نساء قال هو لا  
القوم دوم در سوره کوف مال هذا الكتاب سیم در سوره فرقان قال هذا  
الرسول چهارم در معارج قال الذين كفروا وعاصم در چهار موضع بر لام چاره  
وقف میکند و در باخلاف ابی عمرو و کسائی در وجه دیگر آنها در سه موضع  
بی الف مکتوبت پس بی الف وقف میکند بخلاف ابی عمرو و کسائی اول در سوره  
نور آیها المؤمنون دوم در سوره زمر فی آیها الساجد اذ یسبح لنا

مصحف

سیم در سوره التین آیها الشقلان و دیگر و یکان و یکان در اول در نون و قف  
میکند و در ثانی در همانند و باخلاف کسائی و نه در کاف بخلاف ابی عمرو دیگر  
در سوره غل و الهم لیا یا وقف میکند بر باخلاف کسائی و دیگر در نون و ميم و لم و بعد  
در هر پنج کلمه ميم وقف میکند نه بنیادی ها و وقف بخلاف بنوری که ویل در وجه است  
و دیگر لفظا اما مکتوب بالفست و در تلفظ بی الف میخوانند هر قراد بالف وقف میکند  
از برای همین معنی الکتها هو الله ربی در سوره کهف مرسوم بالفست جره الله  
اصل وی لیکن آنا بوده است پس هر قراد و اصل بی الف میخوانند غیر عامر او در وقف با  
وقف میکنند و بد آنکه این ها که ذکر کرده شد در شاطی مکتوب است بطریق اجمال و غله  
و بعضی از اینها مذکور نیست و غیر اینها از رسم الخط هست که شیخ شاطی ذکر نموده است  
در شاطی چهارم آنکه اختلاف قرانیت در اینها ماد و قصیده را نیز استیعای هم  
اینها کرده است پس اینها را ذکر نموده عدد هر را بیان میکنیم مگر مواضعی را که فایده  
چندان ندارد تا آسان شود مطالب را این فن را بد آنکه تا تائیت متحر که بتا مرسوم است  
ذکر کنیم و آنچه غیر اینهاست مرسوم بهاست کلمه رحمت در هفت موضع در سوره بقره  
اولثک برحمت رحمت الله و در اعراف ان رحمت الله و در هود رحمت الله  
و در زخرف در دو موضع بقسمون رحمت رحمت ربک و رحمت ربک و کلمه نعمت  
در یازده موضع در سوره بقره و اذکر و انعمت الله و در آل عمران و اذکر و ا





نِعْتِ اللَّهِ وَدَرَمَائِهِ آمَنُوا أَذْكَرُ وَانْعَمَ اللَّهُ وَدَرِ بَرَاهِيمَ دَرِ دَوْمُضِعَ بَدَلُوا نِعْتِ اللَّهِ كَثْرًا  
 وَإِنْ تَعَلَّمُوا نِعْتِ اللَّهِ لَا تَخْصُوهَا وَدَرِ مَجْلِسِ مَوْضِعِ وَنِعْتِ اللَّهِ وَيَعْرِفُونَ نِعْتِ  
 اللَّهِ وَاشْكُرُوا وَانْعَمَ اللَّهُ وَدَرِ الْقُرْآنِ نِعْتِ اللَّهِ وَدَرِ قَاطِرِ أَذْكَرُ وَانْعَمَتِ  
 اللَّهُ وَدَرِ طُورِ نِعْتِ رَبِّكَ وَكَلِمَةُ امْرَأَتِ دَرِ هَفْتِ مَوْضِعِ دَرِ آلِ عِمْرَانَ  
 إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ وَدَرِ يَوْسُفَ دَوْمُضِعَ امْرَأَتِ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ وَامْرَأَةَ الْعَزِيزِ  
 الْآلَانَ وَدَرِ قِصَصِ امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ وَدَرِ تَحْرِيمِ مَوْضِعِ امْرَأَتِ نُوحٍ وَامْرَأَتِ  
 لُوطٍ وَامْرَأَتِ فِرْعَوْنَ وَكَلِمَةُ سُنَّتِ دَرِ بَيْتِ مَوْضِعِ دَرِ انْفَالِ سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ  
 وَدَرِ قَاطِرِ مَوْضِعِ الْأَوَّلِينَ لَيْسَتْ اللَّهُ تَبْدِيلًا لَيْسَتْ اللَّهُ تَحْوِيلًا  
 وَدَرِ مَوْضِعِ سُنَّتِ اللَّهِ وَكَلِمَةُ لَعْنَتِ دَرِ مَوْضِعِ دَرِ آلِ عِمْرَانَ فَجَعَلَ لَعْنَتِ  
 اللَّهِ وَدَرِ نُبُورِ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتِ اللَّهِ وَكَلِمَةُ مَعْصِيَةِ دَرِ مَجْلَدِ دَرِ مَوْضِعِ  
 مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا مَعْصِيَةُ الرَّسُولِ وَتَنَاجَى وَ لَفْظِ كَلِمَاتِ دَرِ بَيْتِ مَوْ  
 مَوْضِعِ دَرِ انْعَامِ وَنَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ وَدَرِ اعْرَافِ وَنَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْكُحُفِ  
 وَدَرِ يُونُسَ دَوْمُضِعَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَدَرِ مَوْضِعِ حَقَّتْ  
 كَلِمَةُ رَبِّكَ وَكَلِمَةُ قُرْبَتِ دَرِ قِصَصِ قُرْبَتِ عَيْنِ لِي وَكَلِمَةُ ابْنَتِ دَرِ تَحْرِيمِ  
 وَتَرْجَمَ ابْنَتِ وَكَلِمَةُ فَطَرْتُ دَرِ رُومِ فَطَرْتُ اللَّهُ وَكَلِمَةُ شَجَرَتِ دَرِ نَحْأِ









در تحویر قواعد کلام الله از تصنیف  
ملا یار محمد حفظ

۱۳۸

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۸۱۶